

## واژگان هم آوا و متشابه

۱. اجل (مرگ) ← عجل (عجله)
  ۲. عَلم (نشان، پرچم) ← آلم (درد، رنج)
  ۳. اسرار (رازها) ← اصرار (پافشاری)
  ۴. عمارت (بناکردن) ← امارت (فرمانروایی)
  ۵. آشباح (کالبدها) ← أشباه (مانندها)
  ۶. غالب (چیره) ← قالب (پیکر، شکل)
  ۷. اهرام (باستانی مصر) ← إحرام (لباس حج پوشیدن)
  ۸. غربت (غریبی) ← قربت (نزدیک شدن)
  ۹. بحر (دریا) ← بهر (برای، نصیب)
  ۱۰. غرض (هدف) ← قرض (وام، بدهی)
  ۱۱. توَسل (دست به دامان شدن) ← توَصل (پیوستن)
  ۱۲. غریب (بیگانه) ← قریب (نزدیک)
  ۱۳. جزر (پایین رفتن آب دریا) ← جذر (ریشه عدد)
  ۱۴. عُصه (اندوه) ← قُصه (داستان)
  ۱۵. حَرم (اندرون سرا) ← هُرم (حرارت آتش)
  ۱۶. فراغ (آسایش، آسودگی) فراق (جدایی، دور شدن)
  ۱۷. حیات (زندگی) ← حیاط (محوطه جلوی خانه)
  ۱۸. فَرَاغت (آسودگی) ← فرقت (دوری)
  ۱۹. خار (تیغ کوچک) ← خوار (پست، ذلیل)
  ۲۰. قالب (شکل) ← غالب (چیره)
  ۲۱. خواستن (طلب کردن) ← خاستن (بلند شدن)
  ۲۲. قدر (اندازه) ← غدر (حیله)
  ۲۳. خوان (سفره) ← خان (سرور)
  ۲۴. قُرب (نزدیک شدن) ← غرب (از جهات چهارگانه)
۲۵. خویش (خود) ← خیش (گاوآهن)
  ۲۶. قضا (سرنوشت) ← غزا (جنگ) ← غذا (خوراکی)
  ۲۷. رسا (بلند) ← رثا (ستایش مرده در شعر)
  ۲۸. گزاردن (ادا کردن) ← گذاردن (قرار دادن)
  ۲۹. رقم (نوشته) ← رَغم (خلاف میل)
  ۳۰. زلال (شفاف) ← ضلال (گمراهی)
  ۳۱. زَلت (لغزش، خطا) ← ذَلت (خواری، پستی)
  ۳۲. محراب (جایی درمسجد) مهرباب (شخصی در شاهنامه)
  ۳۳. سطور (سطرها) ← ستور (چارپایان)
  ۳۴. مسلح (اسلحه دار) ← مصلح (اصلاح کننده)
  ۳۵. صدر (سینه) ← سدر (نوعی گیاه)
  ۳۶. نغز (خوش و نیکو) ← نقض (شکستن و باطل کردن)
  ۳۷. صور (بوق) ← سور (جشن)
  ۳۸. هُرا (آواز مهیب) ← حَرا (نام کوهی در عربستان)
  ۳۹. طاس (کاسه مسی) ← تاس (بی مو)
  ۴۰. هَرم (مخروطی شکل) ← حَرم (گردا گرد خانه)
  ۴۱. طَبَع (سرشت) ← تَبَع (پیروی / جمع تابع، پیروان)
  ۴۲. هلال (ماه نو) ← حلال (روا)
  ۴۳. عرش (تخت) ← آرش (مقیاس اندازه گیری)
  ۴۴. هول (ترس) ← حول (پیرامون)
  ۴۵. عزا (مصیبت) ← ازا (برابر)

## آرایه های ادبی

### سجع:

- یکسانی دو واژه در واج یا واج های پایانی و وزن یا هر دوی آنهاست.
- آرایه سجع در کلامی دیده می شود که حداقل دو جمله باشد.
- سجع ها باید در پایان دو جمله می آیند درست مانند قافیه که در پایان مصراع ها یا بیت ها می آید.

مثال:

۱. همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال. **گلستان سعدی**
۲. ملک بی دین باطل است و دین بی ملک ضایع. **کلیده و دمنه**

توانگری به هنر است نه به مال، و بزرگی به عقل است نه به سال. **سعدی**

کلمات «مال و سال» ←

۱. در پایان دو جمله آمده اند.
۲. هموزن اند.
۳. واج های پایانی آنها یکسان است. ← این نوع سجع، **متوازی** گویند

دوستی را که به عمری فراچنگ آرند نشاید که به یک دم بیزارند. **سعدی**

کلمات «آرند و بیزارند» ←

۱. که در پایان دو جمله آمده اند.
۲. هموزن نیستند
۳. واج های آخر آنها یکسان است ← این نوع سجع را **مطرف** گویند.

مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال. **سعدی**

کلمات «عمر و مال» ←

۱. در پایان دو جمله آمده اند
۲. فقط هم وزن اند ← این نوع سجع را **متوازن** گویند.

### موازنه:

- تقابل سجع های متوازن یا متوازی در دو یا چند جمله است.
- اگر در دو مصراع یا دو جمله کلمات دقیقاً روبه روی هم قرار بگیرند و کلمت روبرو مسجع باشند.

مثال ۱:

دل به امید روی او همدم جان نمی شود  
جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند

۱. هر مصراع از بیت بالا، یک جمله است.

۲. کلمه های دو جمله را روبه روی هم نوشته و به هم ارتباط داده ایم.

۳. تمام کلمه های مقابل هم، به جز «کوی و روی» سجع متوازن اند.

مثال ۲: در بدایت، بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود.

در بدایت، بند و چاه بود،

در نهایت تخت و گاه بود.

۱. عبارت بالا نثر است.

۲. عبارت بالا، دو جمله است.

۳. کلمه های دو جمله را روبه روی هم نوشته و به هم ارتباط داده ایم.

**ترصیح:**

- موازنه ای است که، همه سجع های آن متوازی باشد. مانند:
- «هم عقل دویده در رکابت هم شرع خزیده در پناهت»
- «ما ز بالاییم و بالامی رویم ما ز دریاییم و دریا می رویم»

**ای منور به تو، نجوم جمال ای مقرر به تو، رسوم کمال**

۱. کلمات «منور، مقرر» و «نجوم، رسوم» و «جمال، کمال» سجع دارند.
۲. تمام سجع های این «موازنه»، متوازی اند.
۳. یعنی، علاوه بر هم وزنی، واجهای پایانی آنها نیز یکسان است

**جناس:**

- به دو کلمه هم جنس و همسان **جناس** می گویند.
- این دو گاه جز معنا، هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند.
- گاه علاوه بر معنا، در یک واج (مصوت یا صامت) ناهمسان هستند.
- جناس در یک نگاه کلی دو دسته است: همسان و ناهمسان.

**۱. جناس همسان (تام): یکسانی واژه ها اما اختلاف معنا**

خویش/خویش ← برادر که دربند خویش است / نه برادر، نه خویش است. **سعدی**

۲. **ناهمسان اختلافی**: ناهمسانی واژه ها ← در یک واج اول، وسط یا آخر.

سلامت / ملامت ← مگذران روز سلامت به ملامت / حافظ چه توقع ز جهان گذران میداری **حافظ**

بار / یار ← کنونت که چشم است اشکی ببار / زبان در دهان است عذری بیار **سعدی**

یاد / یار ← بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی **رودکی**

۳. **ناهمسان افزایشی**: ناهمسانی واژه ها ← در تعداد حرف.

مدام / دام ← گر مر او را این نظر بودی مدام چون ندیدی زیر مشتی خاک، دام **مولوی**

ناز / نیاز ← در این حضرت چو مشتاقان نیاز آرند، ناز آرند / که با این درد اگر در بند درمانند، درمانند **حافظ**

۴. **ناهمسان حرکتی**: ناهمسانی واژه ها ← در مصوتهای کوتاه.

گل / گِل ← نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی / که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی **حافظ**

مهر / مَهر ← ای مهر تو در دلها، وی مهر تو بر لبها / وی شور تو در سرها، وی سر تو در جانها **سعدی**

می گنی / می گنی ← مکن تا توانی دل خلق، ریش و گر می گنی، می کنی بیخ خویش **سعدی**.

۵. **اشتقاق**: هم ریشه بودن واژه ها در حروف اصلی را «اشتقاق» می نامند،

نعمت / نعیم ← گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت مردم کریمتر شوند اندر نعیم گل **کسایی**

منظر / نظر ← وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی **حافظ**

طلوع / طالع / طلعت ← ز مشرق سرکوی آفتاب طلعت تو اگر طلوع کند طلعم همایون است **حافظ**

**توجه**: ← جناس میان دو واژه را زمانی جناس ناقص می خوانیم که اختلاف آنها بیش از یک حرف (واج) نباشد.

**تشبیه:****ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد .حافظ**

۱. **مشبه:** ← پدیده ای است که آن را به پدیده ای دیگر مانند می‌کنیم؛ مثل «ایام گل»
۲. **مشبه به:** ← پدیده ای است که مشبه را به آن مانند می‌کنیم؛ مثل «عمر»
۳. **وجه شبه:** ← ویژگی یا صفت مشترک میان مشبه و مشبه به است. مانند «شتاب رفتن»
۴. **ادات تشبیه:** ← واژه‌های است که آن را برای بیان شباهت میان دو پدیده به کار می‌بریم. واژه‌های: چو، مثل، مانند، گویی، همچون، به سان، به کردار، وش، گون، سان،... ادات تشبیه اند.

**انواع تشبیه از نظر پایه ها (ارکان)**

**الف) گسترده** ← تشبیهی که چهار رکن یا سه رکن را در خود داشته باشد.

- چو دریای خون شد همه دشت و راغ جهان چون شب و تیغ ها چون چراغ **فردوسی**
- نامت در چشمانم / چون لاله، سرخ / چون نسترن، سپید / و مثل سرو سبز می ایستد. **منوچهر آتشی**

**ب) تشبیه فشرده** ← تشبیهی که فقط دو رکن اصلی یعنی مشبه و مشبه به دارد.

- ای مهتر، آفتاب، چراغ آسمان است و تو چراغ زمینی، آفتاب چراغ دنیا است، تو چراغ دینی. **کشف الاسرار**
- ۱. حذف وجه شبه و ادات تشبیه، تشبیه را خلاصه کرده است. به این نوع تشبیه، تشبیه بلیغ نیز میگویند.
- ۲. تشبیه فشرده گاه به صورت **اضافی** یا **اسنادی** به کار می‌رود.
- ۳. اضافه تشبیهی ← **کیمیای سعادت**
- ۴. تشبیه اسنادی ← سعادت کیمیا است.

مثال اضافه تشبیهی:

**الف) دست ازمس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی حافظ**

**ب) آتش خشم اول در خداوند خشم افتد؛ پس آنگه زبانه به خصم رسد یا نرسد. گلستان سعدی**

- وجود به مس، عشق به کیمیا و خشم به آتش مانند شده اند.

مثال تشبیه اسنادی:

**الف) تو سرو جویباری، تو لاله بهاری تو یار غمگساری، تو حور دلربایی فرخی سیستانی**

- در این بیت معشوق به سرو، لاله و حور تشبیه شده است.

• تو مانند سرو جویبار هستی/ تو مانند لاله بهار هستی/ تو مانند یار غمگسار هستی

**الف) مادری دارم بهتر از برگ درخت/ دوستانی بهتر از آب روان/ و خدایی که در این نزدیکی است. سهراب**

- در این بیت مادر به برگ درخت، دوستان به آب روان تشبیه شده است.

• مادرم در لطافت بهتر از برگ درخت است/ دوستانم در پاکی بهتر از آب روان هستند

نمونه هایی از اضافه تشبیهی

- |                   |                |                       |
|-------------------|----------------|-----------------------|
| ۱. دیوار امت      | ۸. مرکب زندگی  | ۱۵. بهار حیات علمی    |
| ۲. حلیه جمال      | ۹. مرکب شکر    | ۱۶. بهار حیات اجتماعی |
| ۳. دفتر زمانه     | ۱۰. مرکب صبر   | ۱۷. تابستان وصال      |
| ۴. بنای ظلم       | ۱۱. مرکب اخلاص | ۱۸. مشت بی تاب قلب    |
| ۵. آینه نگاهت     | ۱۲. چراغ علم   | ۱۹. باران های سکوت    |
| ۶. دیوار زندگی    | ۱۳. چراغ فلسفه | ۲۰. پروانه های شوق    |
| ۷. چراغ امپراتوری | ۱۴. چراغ کلام  | ۲۱. قندیل پروین       |

**مجاز:**

- مجاز، کاربرد واژه، در معنای غیر حقیقی آن است.
- کاربرد کلمات در معنای مجازی در زبان محاوره و گفتوگوی روزانه بسیار است.
- وقتی می‌گوییم «حوض بزرگ است»، «حوض» در معنای اصلی خود به کار رفته است.
- اما هنگامیکه می‌گوییم: «حوض یخ زد»، منظور آب حوض است.
- واژه حوض که معنایی حقیقی دارد، به کار برده و آب را که معنای غیر حقیقی آن است، اراده کرده‌ایم.
- دریافت معنی غیر حقیقی واژه بر اساس «علاقه یا پیوند» بین آن معنا با معنای حقیقی به ذهن می‌آید.
- **علاقه**، رابطه و پیوندی است که میان معنای حقیقی و غیر حقیقی یک واژه وجود دارد
- **قرینه**، نشانه‌ای در کلام که ذهن خواننده را از معنای حقیقی دور و به سوی معنای غیر حقیقی آن سوق می‌دهد.
- در جمله بالا، «حوض» در معنای «آب» به کار رفته و «یخ زدن» قرینه‌ای است که ما را از معنای اصلی آن دور می‌کند. بین «حوض» و «آب حوض» نیز **علاقه** و پیوندی هست که حوض را گفته‌ایم و آب حوض را اراده کرده‌ایم.
- وقتی می‌گوییم: ماه، دشت لاله‌ها را روشن کرده بود، منظور از ماه، نور ماه است که قرینه «روشن کردن» ما را از معنای حقیقی ماه به مفهوم غیر حقیقی یعنی نور ماه کشانده است. همچنین بین ماه و نور ماه نیز **علاقه** و پیوندی است که ما را از لفظ ماه به نور ماه رهنمون می‌سازد.

در بیت زیر سه واژه در معنای غیر حقیقی یا مجازی به کار رفته اند:

• خروشی برآمد ز دشت و ز شهر	غم آمد جهان را از آن کار بهر <b>فردوسی</b>	
<b>واژه</b>	<b>معنای حقیقی (اصلی)</b>	<b>معنای مجازی (غیر حقیقی)</b>
دشت	صحرا	مردم حاضر در دشت
شهر	نام مکان زندگی	مردم ساکن در شهر
جهان	دنیا	مردم جهان

**الف) درخت** تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را **ناصر خسرو**

**ب) سر** آن ندارد امشب که برآید آفتابی چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی **سعدی**

**پ) سینه** خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق **مولوی**

- در ابیات بالا واژه‌های «درخت، سر، سینه» در معنای مجازی «وجود، تصمیم، دل عاشق» به کار رفته است.

**استعاره:**

- استعاره گونه‌ای از مجاز است.
- گاهی مجاز بر بنیاد شباهت استوار است.
- **علاقه** و پیوند بین معنای حقیقی و غیر حقیقی، **علاقه** شباهت است
- استعاره، کاربرد واژه‌ای به جای واژه‌ای دیگر به دلیل شباهت در ویژگی یا صفتی مشترک است.
- اگر یکی از دو طرف تشبیه (مشبه یا مشبه به) را برگزینیم و طرف دیگر را قصدکنیم، استعاره پدید آمده است.

مثال ۱:

با کاروان حله برفتم ز سیستان با حله تنیده ز دل بافته ز جان **فرخی سیستانی**

• حله استعاره از شعر

۱. در این بیت، فرخی دو بار کلمه **حله** را به کار برده است.
۲. در مصراع اول حله در معنای حقیقی ← جامه حریر
۳. در مصراع دوم آن را به قرینه های تنیده ز دل و بافته ز جان در معنای غیرحقیقی ← شعر
۴. دلیل آن هم شباهت این دو از نظر لطافت و نرمی جامه حریر و شعر بوده است.
۵. میتوان گفت شاعر، شعر را در لطافت و نرمی به حله تشبیه کرده
۶. مشبه (شعر) را حذف نموده،
۷. مشبه به (حله) را به جای آن آورده است.

مثال ۲:

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد **مولوی**

• آتش ← استعاره از عشق

۱. در مصراع نخست، شاعر دو رکن اصلی تشبیه را ذکر کرده است. بانگ نای: مشبه آتش: مشبه به
۲. در مصراع دوم مشبه به را آورده است. ← آتش: مشبه به
۳. در مصراع دوم مشبه را حذف کرده است. ← بانگ نای: مشبه

• استعاره های درس دماوندیه

- |                                   |                                |                                 |
|-----------------------------------|--------------------------------|---------------------------------|
| ۱. دیو سپید استعاره از کوه دماوند | ۵. ورم: استعاره از برآمدگی کوه | ۹. آتش: استعاره از خشم و اعتراض |
| ۲. گنبد گیتی: استعاره از دماوند   | ۶. کافور: استعاره از برف       | ۱۰. سرسپید: استعاره از برف      |
| ۳. سیم: استعاره از برف روی کوه    | ۷. آتش: استعاره از خشم و نفرت  | ۱۱. سپید معجز: استعاره از برف   |
| ۴. ستوران: استعاره از مردم نادان  | ۸. آتش: استعاره از خشم و غم    | ۱۲. بنا: استعاره از ظلم         |

• مراحل تبدیل تشبیه به استعاره

- اگر از چهار رکن تشبیه، مشبه + مشبه به باقی بماند، ← **آرایه تشبیه**
- ۱. اگر از دو رکن تشبیه فقط مشبه به باقی بماند، ← **استعاره آشکار (مصرحه)**
- ۲. اگر مشبه + ویژگی های مشبه به (غیر انسان) بیاید، ← **استعاره پنهان (مکنیه)**
- ۳. اگر مشبه + ویژگی های مشبه به (انسان) بیاید، ← **تشخیص (جان بخشی)**
- ۴. اگر حروف ندا + غیر انسان/ خدا بیاید، ← **تشخیص (استعاره)**
- ۵. اگر + ویژگی های مشبه به (انسان) + - + مشبه بیاید، ← **اضافه استعاری**

• فقط مشبه به ← استعاره مصرحه

مثال ۱: ← گفتا که مرو به غربت و می بارید از نرگس تر، به لاله بر مروارید **نظامی**

۱. در بیت بالا واژه های «نرگس»، «لاله» و «مروارید» در معنای اصلی خود به کار نرفته اند.
۲. به ترتیب استعاره آشکار از «چشم»، «چهره زیبا» و «اشک» هستند.

• **مشبه + ویژگی های مشبه به (غیر انسان) ← استعاره مکنیه**

مثال ۲: ← هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنان که در آینه تصور ماست **انوری**

۱. زمانه (مشبه) به انسان مانند شده است.

۲. نقش برآوردن که از ویژگیهای انسان است همراه مشبه آمده است.

• **مشبه + ویژگی های مشبه به (انسان) ← تشخیص**

مثال ۳: ← باغ سلام می کند، سرو قیام می کند سبزه پیاده می رود، غنچه سوار می رسد **مولوی**

۱. باغ، سرو، غنچه (مشبه) به انسان مانند شده اند.

۲. سلام کردن، قیام کردن، سوار شدن که از ویژگیهای انسان است همراه مشبه آمده است.

• **منادای غیر انسان و خدا ← تشخیص**

مثال ۴: ← ای آبشار نوحه گر از بهر چیستی؟ چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی؟ **زیب النساء**

۱. آبشار (مشبه) به انسان مانند شده و منادا قرار گرفته است.

۲. نوحه گری که از ویژگیهای انسان است همراه مشبه آمده است.

• **+ ویژگی های مشبه به (انسان) + - + مشبه ← اضافه استعاری**

مثال ۵: ← کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند **حافظ**

۱. اندیشه، سخن (مشبه) به انسان مانند شده اند.

۲. رخ و زلف که از ویژگیهای انسان است همراه مشبه آمده است.

### کنایه:

• کنایه هم گونه ای از مجاز است

• بر بنیاد اصل مجاورت استوار است.

• اما استعاره بر بنیاد مشابهت استوار بود.

• در کنایه معنای واژگانی عبارت (معنای نزدیک) و هم معنای مجازی (معنای دور) به ذهن می آید.

• در کنایه معنای دور، مورد نظر گوینده است.

• وقتی میگوییم «فلانی دست به جیب است» سخنی به کنایه گفته ایم.

• منظورمان این است که او مرد خیر و بخشنده ای است

• هدف ما این نیست که بگوییم او دست به جیب می برد.

۱. سخن او بر سر زبانها افتاد.

۲. اکنون علمای زمان در علوم موی می شکافند. **فیه مافیه مولوی**

۳. زاغی از آنجا که فراغی گزید، رخت خود از باغ به راغی کشید **جامی**

۱. «بر سر زبان افتادن» کنایه از فاش شدن

۲. «رخت کشیدن» کنایه از کوچ کردن

۳. «موی شکافتن» کنایه از دقت و ریزبینی

### فرق کنایه با مجاز

۱. در مجاز، فقط یکی از دو معنی، قابل دریافت است آن هم معنی غیر حقیقی،
۲. اما در کنایه، هر دو معنی دور و نزدیک دریافت می شود؛ ولی معنی دور اراده شده است.
۳. مجاز فقط یک واژه است اما کنایه یک گروه مصدر یا گروه فعلی

### فرق استعاره و کنایه

۱. مجاز فقط یک واژه است اما کنایه یک گروه مصدری یا گروه فعلی

مثال ۱:

به خون خود آغشته و رفته اند  
چه گل‌های رنگین به جوبارها **علامه طباطبایی**

۲. در این بیت گل‌ها (یک واژه) استعاره از شهیدان است.

مثال ۲:

دامن هر گل مگیر و گرد هر بلبل مگرد  
طالب حسن غریب و معنی بیگانه باش **صائب**

۳. عبارتهای: «دامن چیزی را گرفتن» و «گرد چیزی گردیدن» (مصدر) کنایه هستند.

### مراعات نظیر (تناسب)

آوردن واژه‌هایی در سخن است که با هم ارتباط معنایی (غیر از تضاد) داشته و یادآور یکدیگر باشند.

۱. من مسلمانم، قبله ام یک گل سرخ، جانماز چشمه، مهرم نور، دشت سجاده من **سهراب سپهری**
- واژه‌های مسلمان، قبله، جانماز، مهر و سجاده ارتباط معنایی دارند.
۲. بیستون کندن فرهاد نه کاری است شگفت / شور شیرین به سر هر که فتد، کوهکن است **همای شیرازی**
- واژه کوهکن با فرهاد، شیرین و بیستون تناسب دارد.

### تلمیح:

آن است که سخنور در کلام خویش، به یک داستان، آیه، حدیث و مثل اشاره کند.

۱. گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند  
جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد **حافظ**
- اشاره به داستان بر دار کردن حسین بن منصور حلاج، عارف بزرگ قرن چهارم
۲. این مه که چون منیژه لب چاه می نشست  
گریان به تازیانه افراسیاب رفت **فریدون مشیری**
- اشاره به داستان تمام داستان بیژن و منیژه
۳. چون جواب احمق آمد خامشی این درازی در سخن چون میکشی **مولوی**
- شاعر در این بیت به مثل معروف «جواب الاحمق السکوت» اشاره کرده است.
۴. هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش  
باز جوید روزگار وصل خویش
- بیت تلمیح به آیه شریفه «أنا لله و أنا الیه راجعون» و حدیث «کل شیء یرجع الی اصله» دارد.

### تضمین:

آوردن آیه، حدیث، مصراع، بیت، یا سخن شخصی دیگر را در شعر یا کلام تضمین گویند.  
شاعر با استفاده از سخن دیگران یا آیه و حدیث می تواند مقصود خود را بهتر بیان کند.

۱. حافظ از جور تو، حاشا که بگرداند ووی  
«من از آن روز که در بند توام، آزادم»
- حافظ در این بیت مصراعی از بیت سعدی را تضمین کرده است.



۲. بهر این فرمود رحمان ای پسر «کل یوم هو فی شأن» ای پسر مولوی

• مولوی برای بهتر ادا کردن مقصود خویش آیه ای از قرآن را تضمین کرده است.

۳. چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق او دم؟ که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را» شهریار

• شهریار در اثنای غزلش، بیتی را عیناً از حافظ تضمین کرده است.

## لف و نشر:

هرگاه دو یا چند لفظ ذکر کنند سپس دو یا چند لفظ دیگر بیاورند که هر کدام از اینها به یکی از آن لفظها مربوط شود، لف و نشر گویند.

به روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر و خنجر به گرز و کمند

برید و درید و شکست و بیست یلان را سر و سینه و پا و دست

لف ها	نشرها	لف ها	نشرها
۱. با شمشیر	برید	۵. برید	سر یلان را
۲. با خنجر	درید	۶. درید	سینه یلان را
۳. با گرز	شکست	۷. شکست	پای یلان را
۴. با کمند	بیست	۸. بیست	دست یلان را

• لف و نشر مرتب ← اگر لفظها به صورت مرتب با نشرها مرتبط باشند.

مثال: از عفو و خشم تو دو نمونه است روز و شب وز مهر و کین تو دو نمونه است شهد و سم انوری

• لفظها ← ۱- عفو ۲- خشم ۳- مهر ۴- کین

• نشرها ← ۱- روز ۲- شب ۳- شهد ۴- سم

• لف و نشر نامرتب (مشوش) ← اگر ارتباط لفظها با نشرها نامنظم باشد.

مثال: افروختن و سوختن و جامه دریدن پروانه ز من، شمع ز من، گل ز من آموخت طالب آملی

• لفظها ← ۱- افروختن ۲- سوختن ۳- جامه دریدن

• نشرها ← ۱- پروانه ۲- شمع ۳- گل

## تضاد:

استفاده از دو واژه در سخن که از نظر معنی عکس یا ضد یکدیگر باشند یا ضد هم به حساب آیند.

گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جانا، بنشینم و برخیزم سعدی

• «بنشین» با «برخیز» و «بنشینم» با «برخیزم» از نظر معنی در تضاد هستند.

اینکه گاهی می زدم بر آب و آتش خویش را روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع صائب

• «آب و آتش» در این بیت آرایه تضاد پدید آورده است..

سخن در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست گردند، شرمزده نباشی. گلستان سعدی

• در این مثال دو واژه «دوست» و «دشمن» از نظر معنی یا یکدیگر در تقابل اند یا تضاد دارند.

**متناقض نما (بارادوکس)**

آوردن و جمع دو واژه یا دو معنی متناقض در سخن است؛ چنانکه جمع آنها در زبان محال باشد و آفریننده زیبایی شود.

۱. هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌های؟  
من در میان جمع و دلم جای دیگر است سعدی

• «حاضر و غایب» به هم اضافه شده است. وجود یکی نقض دیگری و متناقض نما است.

۲. گوش ترحمی کو کز ما نظر نپوشد  
دست غریق یعنی فریاد بی صدایم بیدل دهلوی

• همراهی واژه های فریاد با بی صدا و مفهومی که این واژه ها بیان نموده اند، متناقض نما است.

۳. از تهی سرشار، جویبار لحظه ها جاری است. اخوان ثالث

• همراهی واژه های تهی با سرشار، متناقض نما است.

**فرق متناقض نما و تضاد**

• تضاد آوردن دو امر متضاد است؛ بدون آنکه متناقض هم باشند؛ ← مانند «صبح هوا سرد بود و اکنون گرم است».

• متناقض نما، تضاد در یک امر است؛ نه دو امر؛ ← مانند: «اکنون هم گرم است و هم سرد».

• در حقیقت متناقض نما برانگیختن اعجاب است از راه خلاف عرف و عادت و منطق.

**اغراق:**

زیاده روی در توصیف یا مدح یا ذم را گویند. چنان که از حد معمول بگذرد و برای شنونده شگفت انگیز و زیبا باشد. به

صورتی که معانی خرد را بزرگ گرداند و معانی بزرگ را خرد بنماید تا تأثیر سخن را بیشتر کند.

۱. به کردار افسانه از هر کسی  
شنیدم همی داستانت بسی

به تنها یکی گور بریان کنی  
هوا را به شمشیر گریان کنی

برهنه چو تیغ تو بیند عقاب،  
نیارد به نخجیر کردن شتاب

نشان کمند تو دارد هژبر  
ز بیم ستان تو خون بارد ابر فردوسی

• زیاده روی در توصیف شجاعت و قدرت رستم از زبان تهمینه، موجب زیبایی آفرینی در این ابیات شده است.

• اغراق مناسبترین آرایه برای تصویرآفرینی در حماسه است؛ بنابراین در شاهنامه و آثار حماسی از آن بسیار استفاده شده است.

۲. بگذار تا بگیرم چون ابر در بهاران  
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران سعدی

• سعدی با بزرگنمایی در توصیف روز وداع یار، اوج احساسات و عواطف سرشار درونی خود را نشان می دهد.

**ایهام**

آوردن واژه ای یا عبارتی در سخن با دو یا چند معنا که معمولاً بیت با تمام معانی پذیرفتنی و دارای ارزش است.

۱. بی مهر رخت روز مرا نورنمانده است  
وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است حافظ

• واژه «مهر» آرایه ایهام دارد.

• در دو معنی به کار رفته است. ۱- در معنای «محبت» ۲- در معنای «خورشید»

• بیت با هر دو معنی قابل درک و دریافت است.

۲. خانه زندان است و تنهایی ضلال  
هر که چون سعدی گلستانیش نیست سعدی

• واژه «گلستان» آرایه ایهام دارد.

• در دو معنی به کار رفته است. ۱- در معنای «باغ» ۲- در معنای «کتاب گلستان»

• بیت با هر دو معنی قابل درک و دریافت است.

## ایهام تناسب

آوردن واژه ای است با دو معنی که یک معنای آن مورد نظر و پذیرفتنی است و معنای دیگر - که مورد نظر نیست - با بعضی از اجزای کلام تناسب دارد.

به عبارتی دیگر: واژه ای که هم ایهام دارد هم تناسب (مراعات النظیر)

۱. روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد / زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما **حافظ**
  - واژه «آیت» آرایه ایهام دارد.
  - در دو معنی به کار رفته است. ۱- در معنای «نشانه» ۲- در معنای «آیه»
  - واژه «آیه» با واژه «تفسیر» تناسب دارد.
۲. گر هزار است بلبل این باغ / همه را نغمه و ترانه یکی است **صائب تبریزی**
  - واژه «هزار» آرایه ایهام دارد.
  - در دو معنی به کار رفته است. ۱- در معنای «عدد هزار» ۲- در معنای «بلبل»
  - واژه «بلبل» با واژه های «باغ، نغمه، ترانه» تناسب دارد.

## حسن تعلیل

دلیلی هنری (شاعرانه) و غیرواقعی برای امری آوردن؛ به گونه ای که بتواند مخاطب را اقناع کند و خیال انگیز باشد.

۱. به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری؟ / جواب داد که آزادگان تهی دست اند **سعدی**
  - سعدی دلیلی هنری و لطیف برای میوه ندادن سرو بیان کرده است.
۲. تویی بهانه آن ابرها که می گریند / بیا که صاف شود این هوای بارانی **قیصر امین پور**
  - در این بیت شاعر دلیل بارش ابرها را فراق امام زمان بیان کرده است.

## حسن آمیزی

آمیختن دو یا چند حس در کلام، چنانکه ذهن را به کنجکاوای و دارد و بر تأثیر و زیبایی سخن بیفزاید.  
حسن آمیزی گاه آمیختگی حواس با امور ذهنی و انتزاعی است..

- سپهد پرستنده را گفت گرم / سخنهای شیرین به آوای نرم **فردوسی**
- حس آمیزی «گفت گرم» ← حس شنوایی + لامسه
  - حس آمیزی «سخنهای شیرین» ← حس شنوایی + چشایی
  - حس آمیزی «آوای نرم» ← حس شنوایی + لامسه

## اسلوب معادله

مفهومی ذهنی در یک مصراع یا بیت و مفهومی محسوس در مصراع یا بیتی دیگر برای تأیید آن می آید.

- مصراع دوم مثال یا نمونه ای برای مصراع اول است.
- می توان جای دو مصراع را عوض کرد بدون تغییر معنا.
- مثل این که طرفین یک معادله را می توان جابجا کرد  $2x + 5 = 10$  یکسان است با  $10 = 2x + 5$
- می توان بین دو مصراع عبارت «همانطوریکه» قرار داد بدون تغییر معنا.

۱. دل که جوشد غافل زحق، فرمانپذیر تن بود می برد هر جا که خواهد اسب، خواب آلوده را **صائب**
- شاعر در مصرع دوم بیراهه رفتن اسب سوار خواب آلوده را مثالی می‌داند برای شخصی که از حق غافل شود.
  - می‌توان جای دو مصرع را عوض کرد بدون تغییر معنا. ←
- می برد هر جا که خواهد اسب، خواب آلوده را دل که جوشد غافل زحق، فرمانپذیر تن بود
- می‌توان بین دو مصرع عبارت « **همانطوریکه** » قرار داد بدون تغییر معنا. ←
- دل که جوشد غافل زحق، فرمانپذیر تن بود **همانطوریکه** می برد هر جا که خواهد اسب، خواب آلوده را

مثال:

۲. دود اگر بالا نشیند، کسر شأن شعله نیست **همانطوریکه** جای چشم ابرو نگیرد؛ گرچه او بالاتر است **صائب**
۳. آدمی پیر چو شد، حرص جوان می‌گردد **همانطوریکه** خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد **صائب**
۴. چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند **همانطوریکه** پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید **سعدی**
۵. عشق چون آید برد هوش دل‌فرزانه را **همانطوریکه** دزد دانا میکشد اول چراغ خانه را **زبانسا**

## دستور

## انواع حذف:

۱. حذف به قرینه لفظی:
  - به دلیل تکرار و برای پرهیز از آن صورت گیرد.
  - پس در هر نَفَسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب. ← برهر نعمتی شکری واجب است.
  - حذف فعل «است» در جمله ی دوم به قرینه ی لفظی.
  - من به خانه رفتم و درس هایم را خواندم و غذا خوردم و خوابیدم. ← من رفتم، من خواندم، من خوردم، من خوابیدم
  - حذف نهاد (من) از ابتدای جمله های دوم، سوم، چهارم به قرینه لفظی حذف شده است.
۲. حذف به قرینه معنوی:
  - اگر خواننده یا شنونده از روی معنا به بخش حذف شده پی ببرد، به آن حذف به «قرینه معنوی» می گوئیم.
  - هرکه بامش بیش، برفش بیشتر ← هرکه بامش بیش باشد، برفش بیشتر است.
  - حذف فعل «باشد» و فعل «است» به قرینه معنوی
  - به جان شما، من این کار را انجام خواهم داد» ← به جان شما قسم می خورم من این کار را انجام خواهم داد.
  - حذف «قسم می خورم» به قرینه معنوی

## جمله واجزای آن

- جمله مجموعه ای از واژه ها است که پیامی در بردارد
  - از دو بخش نهاد و گزاره تشکیل می شود.
  - اجزای جمله بستگی به نوع فعل آن دارد.
  - برخی از فعل ها ناگذر و برخی گذرا هستند.
  - یک جمله حداقل ۲ جزئی با حداکثر ۴ جزئی است.
- نکته:
۱. اگر اجزای جمله از ۴ جزء بیشتر باشد
    - ← یا از یک جمله بیشتر است.
    - ← یا اجزای آن غیر اصلی است.
  ۲. اگر نوع فعل جمله را بشناسیم. تشخیص اجزای جمله راحت راحت است.
  ۳. فعل ، برای کامل شدن معنی خود، به چه اجزایی نیاز دارد که به دو گروه تقسیم می شود: ← ۱- ناگذر ۲ - گذرا

## ۱. فعل ناگذر :

- فعل ناگذر فعلی است که برای کامل شدن معنی خود فقط به نهاد نیاز دارد.
- مانند: گل روید ← گل : نهاد / روید : فعل ناگذر
- ۲. فعل گذرا
- فعلی است که علاوه بر نهاد نیاز به جزء یا اجزای دیگری همچون ( مفعول ، مسند ، متمم ) دارد .
- مانند: ۱- مریم کتاب را برداشت. (گذرا به مفعول) ۲- مریم مریض است. (گذرا به مسند) ۳- مریم به خودش می نازد. (گذرا به متمم)

### ✚ پر کاربرد ترین مصدر های دوجزبی ( ناگذر)

- آمدن، افتادن، ایستادن، خوابیدن، رفتن، ماندن، نشستن، مردن، درخشیدن، رویدن، برخاستن، پریدن، دویدن، تابیدن، جنبیدن،
- نالیدن، وزیدن، گندیدن، لرزیدن، لغزیدن، دمیدن، زیستن، شتافتن، گریستن، خشکیدن، خزیدن، خروشیدن، چرخیدن، جهیدن،
- جوشیدن، ترکیدن، پوسیدن، پلاسیدن، غرّیدن، لنگیدن،

### ✚ نکته:

۱. افعال گذرا، علاوه بر نهاد به یک جزء دیگر نیاز دارند. این جزء می تواند مفعول یا مسند یا متمم باشد.

الف) افعال گذرا به مفعول      ب) افعال گذرا به مسند      ب) افعال گذرا به متمم

۲. فعل های گذرا از لحاظ تعداد اجزای آن به دو دسته تقسیم می شوند که عبارتند از:

الف) جمله های ۳ جزبی      ب) جمله های ۴ جزبی

### جمله ۳ جزبی با مفعول :

- مفعول اسمی است که بعد از آن نشانه ی ( را ) می آید یا می توانیم این نشانه را به آن بیفزاییم.
- حسین غذا خورد. ← حسین : نهاد / غذا : مفعول / خورد : فعل گذرا به مفعول

### ✚ پر کاربرد ترین مصدر های ۳ جزبی (گذرا به مفعول)

- خوردن، بردن، آوردن، پوشیدن، خواستن، داشتن، دانستن، دوختن، دیدن، ریختن، ساختن، شستن، شناختن، فرستادن، کاشتن،
- گذاشتن، گشودن، نوشتن، یافتن، انداختن، بافتن، بستن، پرستیدن، چشیدن، گستردن، نهادن، سرودن، ستودن، راندن، کندن، نواختن،
- نگاشتن، کشیدن، فریفتن، دوشیدن، جَویدن، تراشیدن، پسندیدن، پروردن، پراکندن، پاشیدن، افراشتن، افکندن، برافراشتن، بوسیدن، بوییدن،
- گزیدن، گزیدن، تکاندن، خراشیدن

### جمله ۳ جزبی با مسند:

- مسند صفت یا حالتی است که به وسیله ی فعل اسنادی به نهاد نسبت داده می شود.
- فعل های اسنادی عبارتند از: است ، بود ، شد، گشت و گردید.
- هوا سرد شد ← هوا : نهاد / سرد : مسند / شد : فعل گذرا به مسند

### جمله ی ۳ جزبی با متمم فعلی

- متمم گروه اسمی است که بعد از حروف اضافه : از ، به ، با ، بر، برای ، در ..... می آید.
- زهرا به آینده می اندیشد ← زهرا : نهاد / آینده : متمم / می اندیشد: فعل گذرا به متمم

### نکته مهم:

✚ متمم انواع گوناگونی دارد که عبارتند از : « متمم فعلی ، متمم قیدی و متمم اسمی »

✚ فقط متمم فعل جزء اصلی جمله به حساب می آید.

✚ فعل های گذرا به متمم حرف اضافه خاص دارند.

### ➤ پر کاربرد ترین مصدر های ۳ جزئی (گذرا به متمم)

- نازیدن، نگریستن، پیوستن، چسبیدن، گرویدن، تاختن، پرداختن، اندیشیدن، برخوردن، بالیدن، برازیدن ← به
- جنگیدن، ستیزیدن، درآمیختن، ساختن، آمیختن ← با
- ترسیدن، رنجیدن، گذشتن، پرهیزیدن ← از
- گنجیدن ← در - شوریدن ← بر

### جمله های ۴ جزئی گذرا به مفعول و متمم :

- علاوه بر نهاد نیاز به دو جزء دیگر دارند.
- نیلوفر کتاب را از کتابخانه خرید. ← نیلوفر : نهاد / کتاب : مفعول / کتابخانه : متمم / خرید : فعل گذرا به مفعول و متمم
- امیر امانت ها را به دوستش سپرد ← امیر : نهاد / امانت ها : مفعول / دوستش : متمم / سپرد : فعل گذرا به مفعول و متمم
- این افعال علاوه بر نهاد به مفعول و متمم نیز نیاز دارند.
- افزودن، بخشیدن، پیوستن، گفتن، دادن، فروختن، سپردن، چسبانیدن، پرداختن، آموختن (تعلیم دادن) ← به
- آلودن، آویختن، وصل کردن، نصب کردن ← به
- سنجیدن، آمیختن (مخلوط کردن)، اندودن ← با
- ترساندن، پرسیدن، خریدن، شنیدن، گرفتن، ربودن، رهاندن، آموختن (فراگرفتن)، دزدیدن، کاستن ← از
- گنجاندن ← در

### جمله های ۴ جزئی گذرا به مفعول و مسند:

- باران هوا را سرد کرد ← باران : نهاد / هوا : مفعول / سرد : مسند / کرد : فعل گذرا به مفعول و مسند
- این افعال علاوه بر نهاد به مفعول و مسند هم نیاز دارند .
- گردانیدن ← نمودن ، کردن ، ساختن
- نامیدن ← گفتن ، صدا کردن ، صدا زدن
- شمردن ← به شمار آوردن ، به حساب آوردن
- پنداشتن ← دیدن ، دانستن ، یافتن

### جمله های ۴ جزئی گذرا به مفعول و مسند:

- مردم به او دانشمند می گفتند ← مردم : نهاد / او : متمم / دانشمند : مسند / می گفتند : فل گذرا به متمم و مسند
- ➤ این افعال علاوه بر نهاد به متمم و مسند نیاز دارند.
- ➤ کاربرد این نوع جمله ها در زبان فارسی اندک است.

### جمله های ۴ جزئی گذرا به مفعول و مفعول:

- او دیوار را رنگ زد ← او : نهاد / دیوار : مفعول اول / رنگ : مفعول دوم / زد : فعل گذرا به مفعول مفعول
- ➤ این افعال به علاوه ی نهاد به دو مفعول نیاز دارند.
- ➤ مفعول اول با نشانه ی « را » و مفعول دوم بدون نشانه است.

## وابسته های وابسته

- گروه اسمی می تواند از هسته و وابسته تشکیل شود.
  - و بعضی از وابسته ها نیز می توانند وابسته ای داشته باشند.
  - این وابسته ها چون مستقیم به هسته بر نمی گردند و وابسته را توضیح می دهند به آن ها «وابسته ی وابسته» می گوئیم.
- شعر بزرگترین شاعر ← شعر : هسته / شاعر: وابسته ی پسین / بزرگترین : وابسته ی وابسته

### وابسته های وابسته عبارتند از :

۱. ممیز ۲- مضاف الیه مضاف الیه ۳- صفت مضاف الیه ۴- صفت صفت ۵- قید صفت

#### ۱. ممیز

- معمولا برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف میان عدد ومعدود (صفت شمارشی و موصوف آن) اسمی می آید.
  - هفت کیلو عدس ← هفت: وابسته ی پیشین، صفت شمارشی / کیلو: وابسته وابسته، ممیز / عدس: هسته
  - **توجه:** ممیز با عدد همراه خود، یک جا وابسته ی هسته می شود.
- ممیز ها عبارتند از:

- برای وزن : کیلو ، گرم ، سیر ، تن ، من و.....
- برای طول : کیلومتر ، متر ، سانتی متر ، میلی متر و....
- دست : برای تعداد معینی از لباس ، میز و صندلی ، ظرف
- توپ و طاقه : برای پارچه
- تخته : برای فرش
- دستگاه : برای وسایل و لوازم الکتریکی و همانند آن ها
- تا : برای بسیاری از اشیا

#### ۲. مضاف الیه مضاف الیه :

- مضاف الیه اسمی است که بعد از نقش نمای اضافه بعد از هسته می آید .
- اسم بعد از مضاف الیه که به هسته بر نگردد بلکه مضاف الیه را توضیح دهد به آن مضاف الیه مضافه الیه می گوئیم.
- توپ پسر همسایه ← توپ : هسته / پسر : وابسته ی پسین مضاف الیه / همسایه: وابسته ی وابسته ، مضاف الیه مضاف الیه
- **نمونه های دیگر** ← زنگ مدرسه ی ما - باغ پدر رضا - رد پای شتر صحرا - جاده های استان کرمانشاه - گبرایی سخنش
- **توجه:** ضمائر شخصی ( جدا و پیوسته ) در حکم اسم هستند مانند «ش» در سخنش

#### ۳. صفت مضاف الیه

- صفتی که وابسته به هسته نیست بلکه صفتی است که وابسته ی پسین مضاف الیه را توضیح می دهد.
- توپ برادر بزرگتر ← توپ : هسته / برادر : وابسته ی پسین، مضاف الیه / بزرگتر : وابسته وابسته ، صفت مضاف الیه
- جزوه ی این درس ← جزوه : هسته / درس : وابسته ی پسین ، مضاف الیه / این : وابسته ی وابسته ، صفت مضاف الیه
- **نمونه های دیگر** ← شعر هر شاعری - سخن بهترین انسان - پوست میوه ی شیرین - ارزش سخن صادقانه

#### ۴. صفت صفت :

- برخی از صفت ها صفت همراه خود را بیشتر معرفی می کنند
- درباره ی اندازه و درجه ی آن ها توضیح می دهند. این صفت ها وابسته ی وابسته هستند و یک جا وابسته ی هسته می شوند.
- ماشین قهوه ای تیره ← ماشین : هسته / قهوه ای : وابسته ی پسین ، صفت / تیره : وابسته ی وابسته ، صفت صفت
- **نمونه های دیگر** ← رنگ سفید شیری - آسمان آبی روشن - لباس زرد طلایی

#### ۵. قید صفت :

- برخی از صفت ها می توانند قیدی همراه خود داشته باشند که درجه و میزان کم و بیشی آن صفت را توضیح دهد.
- هوای بسیار سرد ← هوا : هسته / سرد: وابسته ی پسین ، صفت بسیار : وابسته ی وابسته ، قید صفت
- **نمونه های دیگر** ← دوست نسبتاً شوخ ، امتحان خیلی سخت ، مادر فوق العاده دلسوز



## حروف ربط یا پیوند:

۱- وابسته ساز ۲- هم پایه ساز

## ۱. پیوندهای وابسته ساز:

- واژه های زیر جمله های پس از خود را به جمله ی هسته، وابسته می سازند:
- « که ، چون ، تا ، اگر ، زیرا ، همین که ، گرچه ، وقتی که ، با این که ، در صورتی که و...».
- او به خیاط خانه سلطنتی رفت تا لباس زربفت عجیب خود را بر تن کند.

## در این مثال

- پیوند وابسته ساز ← «تا»
- جمله ی وابسته ← «لباس زربفت عجیب خود را بر تن کند»
- جمله ی هسته ← «او به خیاط خانه ی سلطنتی رفت»
- ۱. نکته مهم: پیوندهای پرکاربرد مانند «که» و «تا» گاه از جمله حذف می شوند ولی بالقوه وجود دارند:
- مثال: قرار شد جشنی عظیم در شهر به پا شود ← قرار شد تا جشنی عظیم در شهر به پا شود.

## ۲. پیوندهای هم پایه ساز:

- واژه هایی که دو جمله را هم پایه می کنند:
- « و ، اما ، ولی ، یا ، لیکن »
- مثال: خیاط ها پول زر و سیم را گرفتند و کارگاهی عریض و طویل دایر کردند.

## نقش های تبعی

۱- معطوف ۲- بدل ۳- تکرار

## ۱- معطوف

- واژه یا گروهی از واژه ها که درون یک نقش بعد از حرف (و) عطف قرار می گیرد.
- مثال: حافظ و سعدی شعر فارسی را به اوج قله افتخار رساندند.
- « سعدی» بعد از حرف عطف «و» قرار گرفته است و معطوف می باشد.

## نکاتی در باب معطوف:

- هر «واوی» را واو عطف نیست .
- «واو» عطف ← بین دو واژه می آید. ← پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام به قونیه بازآمد حرف عطف
- «واو» ربط ← بین دو جمله می آید. ← لاغر بود و چشمانی جذاب داشت ← حرف ربط
- «واو» میانوند ← بین دو فعل می آید. ← گفت و گو ← میانوند
- «واو» عطف و «واو» میانوند هر دو صدای «و» می دهند.
- «واو» ربطی برخلاف این دو صدای «و» می دهد.
- گاهی نشانه «ویرگول» کار «واو عطف» را می کند ← مثال: احمد، میلاد و ساسان دوست هستند.

## ۲- بدل:

- واژه یا گروهی از واژه ها که (واژه یا واژه های) قبل از خود را بیشتر توضیح می دهد و با هم یک نقش می گیرند.
- خرداد، ماه سوم بهار، یادآور امتحانات مدرسه است ← ماه سوم بهار بدل

## نکاتی در باب بدل:

- معمولا بدل بین دو ویرگول می آید.
- همیشه بدل همراه با درنگ خوانده می شود.
- گاهی ضمیرهای مشترک مثل «خود» و «خویشتن» بدل از اسم قبل از خود هستند .
- مثال: ← ای دهان تو خود دهانه ی دوزخی (خود ← بدل)

- گاهی دو یا چند بدل پشت سر هم می‌آیند.

مثال: ← محمد، ملقب به جلال‌الدین، مشهور به مولانا یا مولوی، ششم ربیع الاول سال ۴۰۶ هجری

شمسی به دنیا آمد.

- گاهی بدل از «حرف اضافه + گروه اسمی» تشکیل می‌شود.
- مثال: ← سعدی، از شاعران سبک عراقی، گلستان را در هشت باب نوشت.
- بدل را نباید با مسند اشتباه گرفت. مسند قابل حذف نیست ولی بدل را می‌توان حذف کرد.
- مثال: ← سعدی، از شاعران سبک عراقی، است.
- بدل هیچگاه جمله نیست.
- مثال: دی پیرمرد می‌فروش - که ذکرش به خیر باد - (جمله ی معترضه است نه بدل)
- توضیحات مربوط به عباراتی چون دو کس، سه کس، دو چیز، سه چیز بدل است
- مثال ← دوکس را حسرت از دل نرود تاجر کشتی شکسته و وارث با قلندران نشسته ←  
تاجر کشتی شکسته و وارث با قلندران نشسته (بدل)

### ۳- تکرار:

- یک واژه، در یک نقش دو بار در یک جمله تکرار می‌شود.
- مثال: ← مریم آمد، مریم ← هر دو در نقش نهاد
- مثال: ← مریم گل را دید، گل ← هر دو در نقش مفعول
- مثال: ← هوا سرد است. سرد ← هر دو در نقش مسند
- مثال: ← علی با دشمن جنگید، با دشمن ← هر دو در نقش متمم

### نکته هایی در باب نقش تکرار:

- در تکرار باید کلمه در یک نقش دو بار تکرار شود
- به محض دیدن واژگان تکراری نباید فکر کنیم که نقش تبعی نظر داریم
- نمونه های زیر تکرار محسوب نمی‌شود:
- ۱. عشق گفتا شرع تعلیمت کنم/ در طریق عشق تعظیمت کنم. ← (عشق اول: نهاد/عشق دوم: مضاف الیه)
- ۲. دوی درد، بیشک درد باشد/ کسی باید که مرد مرد باشد. ← (درد اول: مضاف الیه/ درد دوم: مسند)
- تکرار یک واژه در دو یا چند جمله نقش تبعی نیست حتی اگر نقشی واحد داشته باشد.
- مثال: زندگی، شور، زندگی شعر، زندگی زیباست (۳نقش نهادی در سه جمله) ← در این حالت نقش تبعی تکرار پذیرفته نیست

### مصدر:

- واژه ای که بر انجام کاری دلالت می کند بدون زمان
- نشانه آن « دن » یا « تن » می باشد.
- مانند ← دیدن، آمدن، بردن، بودن، زدن / گفتن، رفتن، خواستن، شستن ...

### فعل:

- واژه ای که در یک زمان خاص بر انجام کاری دلالت می کند
- مهمترین بخش هر جمله که بخش اصلی و انتقال دهنده ی پیام است.
- علی درس می خواند. ← می خواند (فعل جمله)

**بن فعل:**

۱. بن ماضی ← مصدر بدون « ن » ← رفتن ← رفت
  ۲. بن مضارع ← فعل امر بدون « ب » ← رفتن ← یرو ← رو
- بچه ها به مدرسه رفتند ← رفتند ( فعل جمله ) ← فعل ماضی ← چون بن فعل (رفت) ماضی است
  - بچه ها به مدرسه می‌روند ← می‌روند ( فعل جمله ) ← فعل مضارع ← چون بن فعل (رو) مضارع است.

**شناسه فعل:**

- مَ یَ دَ یم یدَ َند
- فعل های مضارع همه شناسه دارند
- سوم شخص مفرد فعل های ماضی ( بجز ماضی التزامی ) شناسه آن تهی (∅) است.

**زمان فعل: (ماضی / مضارع / آینده)****فعل های ماضی: (گذشته)**

۱. ماضی ساده ← بن ماضی + شناسه های ماضی ← دیدم. دیدی - دید - دیدیم - دیدید - دیدند.
  - ✚ گاهی بر سر فعل ماضی «ب» تأکید اضافه میشود ← بدید = دید
  - ✚ گاهی بر انتهای فعل ماضی ساده «ا» اضافه می‌شود ← گفتا = گفت.
۲. ماضی استمراری ← می + ماضی ساده ← می دیدم، می دیدی، می دید، می دیدیم، می دیدید، می دیدند.
  - ✚ گاهی به جای «می» در ماضی استمراری از «همی» استفاده می‌شده است ← همی دیدم = می دیدم
  - ✚ گاهی ماضی استمراری سوم شخص مفرد به شکل ماضی ساده دوم شخص مفرد دیده می‌شود. مثال: گفتی ← می گفت
  - ✚ در فعل هایی که بن ماضی آنها از (بن مضارع + ید) درست شده باشد، صیغه ی سوم شخص مفرد ماضی استمراری با دوم شخص جمع مضارع اخباری برابر است  
مثال: [شما] می خندید - [او] می خندید. مضارع اخباری / ماضی استمراری
۳. ماضی نقلی ← بن ماضی + ه + ام - ای - است - ایم - اید - اند ←  
دیده ام - دیده ای - دیده است - دیده ایم - دیده اید - دیده اند  
✚ گاهی در سوم شخص مفرد ماضی نقلی فعل کمکی [است] حذف می‌شود.  
مثال: باران باریده و زمین خیس است [فعل جمله باریده] است ← (ماضی نقلی)
۴. ماضی بعید ← بن ماضی + ه + بودم - بودی - بود - بودیم - بودید - بودند ←  
دیده بودم - دیده بودی - دیده بود - دیده بودیم - دیده بودید - دیده بودند.
۵. ماضی مستمر ← ماضی ساده از «داشتن» + ماضی استمراری فعل اصلی ←  
داشتم می دیدم - داشتی می دیدی - داشت می دید - داشتیم می دیدیم - داشتید می دیدید - داشتند می دیدند.  
✚ نکته: در ماضی مستمر دو شناسه وجود دارد و هر دو شناسه باید به یکگونه صرف شوند.  
✚ نکته: فعل ماضی مستمر، منفی نمی‌شود و برای منفی کردن آن فقط قسمت ماضی استمراری را منفی می‌کنیم ←  
داشتم می دیدم ← نمی دیدم
۶. ماضی التزامی: صفت مفعولی + باش + شناسه های ماضی  
← دیده باشم - دیده باشی - دیده باشید - دیده باشید - دیده باشند.

## فعل های مضارع ( حال )

۱. مضارع اخباری : می + بن مضارع + شناسه های مضارع ← می بینیم - می بینی - می بینید - می بینید - می بینید .  
 نکته : گاهی به جای «می» از «همی» استفاده شده است ← همی بینیم = می بینیم
- نکته : فعل های «است، هست، نیست، باشم، بود، مضارع هستند که زیر مجموعه ی مضارع اخباری حساب شوند.
۲. مضارع التزامی : ب + بن مضارع + شناسه ← ببینم - ببینی - ببیند - ببیند - ببیند .  
 نکته : در مضارع اخباری و التزامی گاهی نشانه ی «می، بی» حذف می شود و گاهی به جای هم به کار می روند که در این صورت از معنی برای تشخیص آنها استفاده می کنیم:  
 مثال: در پیله تا به کی، به خویشتن تنی؟ ← تنی = می تنی (مضارع اخباری)  
 مثال: حُسن چون آرد به جنگ دل، سپاه خویش را / بشکند بهر شگون، اول کلاه خویش را  
 آرد = بیاورد ← مضارع التزامی      بشکند = می شکند ← مضارع اخباری
۳. مضارع مستمر ← دار + شناسه های مضارع + مضارع اخباری فعل اصلی ←  
 دارم می بینم - داری می بینی - دارد می بیند - داریم می بینیم - دارید می بینید - دارند می بینند .  
 نکته : فعل مضارع مستمر دارای دو شناسه است که باید به یک شکل صرف شوند.  
 نکته : فعل مضارع مستمر، منفی نمی شود و برای منفی کردن آن فقط قسمت مضارع اخباری را باید منفی کنیم .  
 ← دارم می بینم ← نمی بینم

## فعل آینده (مستقبل):

۱. آینده: ← خواه + شناسه های مضارع + بن ماضی  
 ← خواهم دید - خواهی دید - خواهد دید - خواهید دید - خواهند دید .  
 نکته : نشانه های منفیساز در فعل آینده به فعل کمکی میچسبند ← خواهم رفت ← نخواهم رفت

## فعل امر و نهی:

### فعل امر

فعل امر فقط دو صیغه دارد:

- (۱) جمع ← ب + بن مضارع + ید ← ببینید
  - (۲) مفرد ← ب + بن مضارع ← ببین
- نکته : منفی فعل امر را نهی گویند: نبین / مبین - نبینید / مبینید
  - نکته : گاهی بر سر فعل امر «می یا همی» می آید که به آن امر مستمر گویند.  
 مثال: می کوش به هر ورق که خوانی: می کوش = بکوش ← فعل امر  
 نکته : گاهی فعل امر بدون «ب» آغازی می آید:  
 مثال: کم گوی و گزیده گوی چون دُر = گوی = بگوی ← فعل امر

## فعل کمکی (مُعین)

- فعل هایی که در ساخت فعل های دیگر استفاده می شوند.
- (۱) مصدر «داشتن» در فعلهای ماضی و مضارع مستمر ← داشتم می گفتم - داری می گویی
- (۲) مصدر «بودن» در فعل ماضی التزامی و بعید ← گفته باشم - گفته بودید.
- (۳) مصدر «استن» در فعلهای ماضی نقلی ← گفته ام / گفته اید
- (۴) مصدر «خواستن» در فعل آینده ← خواهید شنید.

### نکته کنکوری ← تفاوت (است، بود) کمکی با فعل اصلی:

۱) چنانچه قبل از فعل ماضی (است، بود)، واژه ای به شکل صفت مفعولی دیده شد که صورت مصدری داشت، (است، بود) فعل کمکی اند و جزئی از فعل ماضی نقلی و بعید محسوب می شوند.

مثال: علی آمده بود ← (ماضی بعید)

۲) در صورتی که واژه ی قبل از (است، بود) شبیه صفت مفعولی بود اما مصدری از آن در ذهن تداعی نشد، (است، بود) فعل اصلی اند و واژه ی قبل از آن «مسند» محسوب می شود.

مثال: علی آماده بود ← (فعل اصلی)

### فعل مجهول:

- جمله مجهول: جمله ای است که انجام دهنده ی کار مشخص نیست  
مثال: لباس ها شسته شدند.

- جمله ای که مفعول داشته باشد، قابل مجهول کردن است.  
مثال: علی نامه را می خواند ← نامه خوانده می شود.

### طریقه ی مجهول کردن جمله ی معلوم:

مریم دعوتنامه ها را می نویسد. ← مریم: نهاد دعوتنامه ها: مفعول می نویسد: فعل

۱) نهاد جمله ی معلوم را حذف می کنیم ← دعوتنامه ها را می نویسد

۲) فعل را به شکل صفت مفعولی درمی آوریم ← دعوتنامه ها نوشته

۳) از مصدر «شدن» متناسب با زمان فعل اصلی، فعل می سازیم ← دعوتنامه ها نوشته می شود

۴) فعل را با نهاد جدید مطابقت می دهیم ← دعوتنامه ها نوشته می شوند

### مثال های بیشتر:

۱. علی دیروز حسین را دیده بود (ماضی بعید) ← دیروز حسین دیده شده بود.
۲. مریم کتاب را می خواند (مضارع اخباری) ← کتاب خوانده می شود.
۳. شیوا داشت ظرفها را می شست (ماضی مستمر) ← ظرف ها داشت شسته می شدند.
۴. باغبان نهال ها را بکارد (مضارع التزامی) ← نهال کاشته بشوند
۵. محسن بازی را خواهد برد (آینده) ← بازی برده خواهد شد.

### نکاتی در با فعل مجهول

۱. جزء کمکی فعل که از فعل اصلی جدا شده باشد در مجهول سازی فراموش نشود.  
مثال: داشت برای قناری های زیبای داخل قفس دانه می ریخت ← مجهول: داشت برای قناریهای داخل قفس دانه ریخته می شد.

۲. جمله ی مجهول گاهی مفعول هم دارد. (در صورتیکه فعل گذرا به دو مفعول باشد)

مثال: پرستار کودک را شیر داد ← مجهول: کودک شیر داده شد.

۳. «شد» اسنادی را با «شد» مجهولی اشتباه نگیرید.

چنانچه قبل از خانواده «شدن» صفت مفعولی داشته باشد، فعل مجهول است

مثال: بو نصر را به گوی که امروز دُرستم و در این دو سه روز بار داده آید که علت و تب تمامی زایل شد.

۴. در شکل منفی فعل مجهول نشانه ی منفی ساز (نَ) به آغاز فعل «شدن» می چسبد.

مثال: دیده نمیشود - خورده نشده بود

### راه تشخیص فعل مجهول از مصدر و فعل اسنادی:

- در مواردی که جزء قبل از مصدر «شدن» به شکل صفت مفعولی دیده می‌شود:
  ۱. افزودن «را» بعد از نهاد.
  ۲. جایگزینی «کرد» به جای خانواده «شدن»
  ۳. اگر معنا درست دریابد فعل مجهول نیست.
  ۴. اگر بی معنا باشد فعل مجهول جمله است
- ✚ مثال: آسوده خواهد شد ← او را آسوده کرد ← مجهول نیست (جمله معنادار است)
- ✚ مثال، انداخته می‌شوند ← آنها را انداخته کرد ← فعل مجهول است (جمله معنادار نیست)
- ✚ مثال: شسته خواهد شد ← او را شسته کرد ← فعل مجهول است (جمله معنادار نیست)
- گاهی در جمله ی مجهول به جای مصدر «شدن» از مصدر «آمدن، گشتن» استفاده می‌کنیم.
  - ✚ مثال: چون خواب نیکو دیده آید، بیشک دل بگشاید ← (دیده: صفت مفعولی، آید فعل مجهول)
- ✚ معانی واژه‌ها در طول زمان:
- ✚ واژه‌ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیست،
- ✚ ممکن است در گذر زمان برای هر واژه، چهار وضعیت ایجاد شود

### وضعیت‌های تغییر معانی واژگان با گذر زمان:

۱. از فهرست واژگان به طور کلی حذف می‌شوند (به دلایل سیاسی، فرهنگی یا اجتماعی)
  - مثل: فتراک - برگستوان - آزنداک
۲. پذیرش معنای جدید (با از دست دادن معنای خود، به دوره بعدی منتقل می‌شود)
  - مثل: کئیف - سوگند - پیکان
۳. با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد.
  - مثل: شادی، خنده، پاییز
۴. هم معنای قدیم را حفظ کرده و هم معنای جدید گرفته است.
  - مثل: سپر - یخچال

### فرآیندهای واجی

- در گذر زمان برخی از واج‌هایی که نزدیک به هم قرار می‌گیرند، به دلیل هم‌نشینی، به واج دیگری تبدیل می‌شوند.
- این تبدیل به صورت کاهش، افزایش ابدال یا ادغام صورت می‌گیرد.

### ابدال:

الف) ابدال در صامت‌ها:

- ✚ گونه ی آوایی: شنبه شمهه / سُنبل سُمبل / اجتماع اشتماع / اسب اسپ
- ✚ گونه ی نوشتاری: سپید سفید

ب) ابدال در مصوت‌ها:

- ✚ تبدیل «ب» پیشین به «ب» در برخی فعل‌های امر، به دلیل وجود مصوت «-» - مثل: بُرو
- ✚ تبدیل «ن» پیشین به «ن» در برخی فعل‌های منفی، به سبب وجود مصوت «ی» مانند: نمی‌ترسد
- ✚ تبدیل مصوت «ا» به «ی» در کلمات عربی: مانند: لیکن لیکن

**ادغام:**

الف) دو صامت در هم ادغام می شوند: مانند: یک گانه یگانه / شب پره شپره / شب پیما شپیما

➤ گاهی ادغام بر اساس کاهش صورت می گیرد: مانند: بلند تر بلن تر

➤ گاهی ادغام بر اساس ابدال صورت می گیرد: مانند: زودتر زوتر / بدتر بتر

**افزایش:**

الف) وقتی دو مصوت به دلیلی کنار هم قرار می گیرند - مثلاً اضافه شدن «ی» نکره، «ی» مصدری، نشانه‌های جمع و نشانه‌های نسبت - برای آسانی تلفظ، بین آن دو صامتی قرار می گیرد که اصطلاحاً «صامت میانجی» می گویند.

صامت میانجی ← گ، د، ا، ج، و، ک

ب) گونه‌ای از افزایش نیز در تلفظ واژه‌هایی مانند «سیاست، بیابان، گیاه، تانیه» اتفاق می افتد.

**کاهش:**

الف) حذف همزه پایانی؛ یعنی حذف همزه، بعد از مصوت بلند «ا» در پایان واژه‌های عربی، مانند حذف واج همزه هنگام تلفظ واژه‌های «امضاء» و «انقضاء».

ب) حذف واج هنگام تلفظ؛ مانند حذف واج‌های «ت، د، ء» هنگام تلفظ واژه‌های «دستمال، بندباز، دانش آموز»

**گروه اسمی**

➤ هر گروه اسمی از یک هسته + وابسته درست می شود

➤ می تواند یک یا چند وابسته در پیش یا پس نیز بگیرد

➤ اسم اگر وابسته نگیرد باز هم گروه اسمی است.

➤ هسته ی گروه اسمی، اسم است

➤ گاهی ضمائر هم هسته گروه اسمی اند.

**وابسته های پیشین و پسین**

۱. عناصری که پیش از هسته قرار می گیرند، ← وابسته های پیشین هستند.

۲. عناصری که پس از هسته قرار می گیرند، ← وابسته های پسین هستند.

۳. گاهی وابسته های پیشین و پسین جا به جا می شوند.

۴. حداکثر سه وابسته ی پیشین می تواند پیش از هسته قرار گیرد .

**ملاک تشخیص هسته**

➤ اگر گروه اسمی کسره دارد ← اولین کلمه کسره دار ← هسته است

۱. کتاب فارسی دوم دبیرستان ← کتاب = هست (کتاب اولین کلمه کسره دار)

۲. بزرگترین کوه آتشفشانی دنیا ← کوه = هسته (کوه اولین کلمه کسره دار)

۳. این دوردیف طولانی دانش آموزان مدرسه ← ردیف = هسته (ردیف اولین کلمه کسره دار)

➤ اگر گروه اسمی کسره ندارد ← آخرین کلمه ← هسته است

۴. قدیمی ترین دوست ← دوست = هسته ← (هیچ کلمه ای کسره ندارد)

۵. این دومدرسه ← مدرسه = هسته ← (هیچ کلمه ای کسره ندارد)

**نکته:** واژه «همه ی» استثنا است. جزو کلمات کسره دار محسوب نمی شود. (پس اگر اولین کلمه گروه بود هسته نیست)

• همه ی بچه ها ← بچه ها = هسته است

## انواع وابسته های پیشین:

- |              |               |         |
|--------------|---------------|---------|
| ۱. صفت اشاره | ۴. صفت تعجبی  | ۷. شاخص |
| ۲. صفت پرسشی | ۵. صفت شمارشی |         |
| ۳. صفت مبهم  | ۶. صفت عالی   |         |

## وابسته های پیشین:

## + صفات اشاره:

- |                      |                     |                             |
|----------------------|---------------------|-----------------------------|
| ۱. این، آن،          | ۵. این گونه آن گونه | ۹. این قدر آن قدر           |
| ۲. همین، همان،       | ۶. این سان آن سان   | ۱۰. همین قدر همان قدر       |
| ۳. چنین، چنان        | ۷. این طور آن طور   | ۱۱. این اندازه آن اندازه    |
| ۴. این چنین، آن چنان | ۸. این همه آن همه   | ۱۲. همین اندازه همان اندازه |

## + صفات پرسشی:

- |                  |                    |                        |
|------------------|--------------------|------------------------|
| ۱. کدام، کدامین، | ۳. چطور، چه جور    | ۵. چه اندازه، چه مقدار |
| ۲. چه، چگونه     | ۴. چه سان، چه قدر، | ۶. چند، چندم، چندمین   |

## + صفات مبهم:

- |               |                       |                     |
|---------------|-----------------------|---------------------|
| ۱. هر، همه    | ۳. چندین، خیلی،       | ۵. قدری، برخی، بعضی |
| ۲. هیچ، فلان، | ۴. کمی، بسیاری، اندکی | ۶. پاره ای، چندان   |

**نکته:** هرگاه «چند، چندین، هیچ» مفهوم پرسشی داشته باشند دیگر نشانه مبهم نیستند. (پرسشی اند)

مثال: هیچ عاقلی را می شناسی؟

## + صفات تعجبی:

۱. چه ۲. عجب ۳. چقدر

## + صفات شمارشی:

۱. صفت شمارشی اصلی: اعداد یک تا بی نهایت (یک، دو، سه...)  
 ۲. صفت شمارشی ترتیبی: اعداد یک تا بی نهایت + \_مین (یکمین، دومین، سومین...)

## + صفات عالی:

۱. همه ی صفت هایی که وند «ترین» را به دنبال دارند (بزرگترین، عالیترین، خوبترین...)

## + شاخص:

۱. عناوین و القابی که پیش از اسم می آیند.  
 ۲. مشهور ترین شاخص ها عبارتند از:  
 آقا، خانم، استاد، حاجی خواهر، برادر، عمو، عمه، خاله، تیمسار، سرلشکر، کدخدا، مهندس، دکتر، امام و.....

## + نکته:

۱. شاخص ها به تنهایی دارای هیچ نقش نحوی (فاعلی، مفعولی، مسندی،...) نیستند.  
 ۲. اگر شاخص ها با نقش نمای اضافه همراه باشند، شاخص محسوب نمی شوند بلکه هسته ی گروه اسمی اند:  
 مثال: دکتر احمد احمدی آمد. (دکتر=شاخص) دکتر احمد احمدی آمد. (دکتر شاخص نیست)



## انواع وابسته های پسین

۱. «ی» نشانه ی نکره
۲. نشانه های جمع
۳. صفت شمارشی ترتیبی
۴. صفت تفضیلی
۵. مضاف الیه
۶. صفت بیانی

## وابسته های پسین

۱. «ی» نکره ← «ی» معنی یک می دهد ← کتابی = یک کتاب
۲. نشانه های جمع ← ها، ان ← کتاب ها درختان
۳. صفات شمارشی ترتیبی ← عدد + \_ م ← دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم....
۴. صفات تفضیلی ← صفت + تر ← خوب تر، بدتر، زشت تر ...
۵. مضاف الیه ← تمام اسم ها و ضمیر هایی که به اسم قبل خود اضافه شوند. کتاب حسن
۶. صفات بیانی ← صفت های ساده، فاعلی، مفعولی، لیاقت، نسبی

## انواع صفت بیانی

### ۱. صفت بیانی فاعلی

- بن مضارع + نده : خورنده، بیننده، ...
- بن مضارع + ا : بینا، شنوا، دانا، ...
- بن مضارع + ان : خندان، دوان، ...

### ۲. صفت بیانی مفعولی

- بن ماضی +ه : خورده، شکسته، ...

### ۳. صفت بیانی لیاقت

- مصدر + ی : خوردنی، دیدنی، ...

### ۴. صفت بیانی نسبی

- اسم + ی «نسبت»: زمینی، آسمانی، خاکی، قائم شهری، بروجردی،

## ترکیب وصفی، ترکیب اضافی

**ترکیب وصفی** یعنی صفت و موصوف یا به عبارتی دیگر اسم + صفت که ویژگی اسم را بیان می کند مانند شیر شجاع  
**ترکیب اضافی** دو اسم است که یکی در مورد دیگری توضیح می دهد یکی از اسم ها می تواند ضمیر باشد مثل کتاب من

## هرگاه دو کلمه به وسیله ی « — » به هم اضافه شوند ترکیب می سازند

۱. دست پاک
۲. کوه بلند
۳. کتاب فارسی
۴. چشم من
۵. خودروی زیبا
۶. دختر ایرانی
۷. الماس درخشان
۸. کتاب من
۹. دست تو

## همه ی مثال های بالا ترکیب هستند. ولی نوع هر یک با دیگری فرق دارد.

ترکیب وصفی ← اسم + صفت ← موصوف و صفت (کتاب خوب / کتاب خواندنی)

ترکیب اضافی ← اسم + اسم / ضمیر ← مضاف و مضاف الیه (کتاب حسن / کتاب من / کتابم)

هرگاه آخر کلمه ی اول این سه حرف «و-ا-ه» باشد هنگام اضافه شدن به هم دیگر بجای کسره «◌-◌»، «ی» می گیرند.

## پنج راه تشخیص ترکیب وصفی از ترکیب اضافی:

## روش ۱

۱. کسره بین دو کلمه را حذف می کنیم
۲. بعد از کلمه ی اول ویرگول می گذاریم
۳. در آخر فعل (است) قرار می دهیم .
۴. اگر عبارت معنی داد ترکیب وصفی است
۵. اگر معنی نداد ترکیب اضافی است.

مثال ← اتاق تمیز - اتاق مدیر

- |   |  |
|---|--|
| ۱. اتاق تمیز                                    | ۱. اتاق مدیر                                     |
| ۲. اتاق، تمیز                                   | ۲. اتاق، مدیر                                    |
| ۳. اتاق، تمیز است.                              | ۳. اتاق، مدیر است.                               |
| ۴. اتاق، تمیز است. ( معنی دارد، ترکیب وصفی است) | ۴. اتاق، مدیر است. (معنی ندارد، ترکیب اضافی است) |

## روش ۲

۱. به آخر کلمه ی دوم (تر) اضافه کنید
۲. اگر عبارت معنی داد ترکیب وصفی است.
۳. اگر معنی نداد ترکیب اضافی است.

مثال ← مادر دلسوز - مادر من

- |  |  |
|--|--|
| ۱. مادر دلسوز                                | ۱. مادر من                                   |
| ۲. مادر دلسوز تر (معنی دارد، ترکیب وصفی است) | ۲. مادر من تر. (معنی ندارد، ترکیب اضافی است) |

## روش ۳

۱. کلمه ی بسیار را در وسط دو کلمه قرار می دهیم
۲. اگر عبارت معنی داد ترکیب وصفی است
۳. اگر معنی نداد ترکیب اضافی است.

مثال ← شهر تمیز - شهر مشهد

- |  |  |
|--|--|
| ۱. شهر بسیار تمیز                              | ۱. شهر بسیار مشهد                                |
| ۲. شهر بسیار تمیز ( معنی دارد، ترکیب وصفی است) | ۲. شهر بسیار مشهد. (معنی ندارد، ترکیب اضافی است) |

## روش ۴

۱. کلمه ی «ی» را در آخر کلمه ی اول اضافه می دهیم
۲. اگر عبارت معنی داد ترکیب وصفی است
۳. اگر معنی نداد ترکیب اضافی است

مثال ← دست تمیز - دست حسن

۱. دستی تمیز
۲. دستی تمیز (معنی دارد، ترکیب وصفی است)
۱. دستی حسن
۲. دستی حسن (معنی ندارد، ترکیب اضافی است)

### روش ۵

۱. بین ترکیب ها کلمات (این و آن) اضافه کنیم
۲. اگر معنی داشت ترکیب اضافی است.
۳. اگر معنی نداشت ترکیب وصفی است.

مثال ← ساحل دریا - ساحل ژرف

۱. ساحل این دریا
۲. ساحل این دریا (معنی دارد، ترکیب اضافی است)
۱. ساحل این ژرف
۲. ساحل این ژرف (معنی ندارد، ترکیب وصفی است)

### نکته:

۱. رنگ ها همیشه صفت هستند
۲. بعضی کلمات همچون دانا و توانا اگر «یی» به آنها اضافه شود دیگر صفت نیستند و تبدیل به اسم می شوند
۳. بعضی کلمات مثل سرد و گرم اگر به آنها الف اضافه شود تبدیل به اسم می شوند گرما و سرما